

مولانا و معلولیت

محمدعلی سمیعی^۱

اشاره

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی (۶۰۴-۷۲۲ع)، فرهنگی خلق کرده که برای معلولان هر دوره به ویژه افراد دارای معلولیت در این عصر، نسخه شفابخش و زداینده آلام و سازنده است. متأسفانه کمتر به این بُعد مولانا و کتاب‌هایش به ویژه مثنوی معنوی پرداخته شده است. زیرا اصلی‌ترین عناصر در اندیشه مولانا، جبرگریزی، مختار بودن، مؤثر بودن در سرنوشت خود، امید به آینده، تلاش برای وصل به معنویت و اخلاقیات نیک، قناعت و دوری از آز و حرص و طمع به عنوان عامل مهم در ساختن زندگی مطلوب، اتکا نداشتن به دیگران و روی پای خود ایستادن، توکل به عنایات الهی و بهره‌مندی از امدادهای خداوند، ضرورت رهایی از جهل و غفلت، لزوم افزایش شور و اشتیاق و دوری از کسلی و تنبلی است و همه این‌ها برای معلولان سودمند و سازنده است. وقتی سخن از مولانا و عرفان به میان می‌آید، برخی به یاد اشکالات و اشتباهات عارفان می‌افتند و فوراً موضع می‌گیرند، حتی مرا از پرداختن به این موضوع نهی می‌کردند. اما چه اشکال شرعی، عرفی و اخلاقی در استفاده از قوت‌ها و محاسن عارفان به ویژه مولانا هست؟ اگر از مولوی استفاده نکنیم، باید از چه متفکر و صاحب اثر دیگری استفاده کرد؟ بهر حال درصدد برآمدیم قطعه‌ها، ابیات و حکایاتی از مثنوی که مرتبط به معلولان است را در هر شماره مجله بیابوریم البته همراه با شرح و بسط. در این مقاله از ورود نابینا (ضرب) به خانه رسول خدا(ص) و رفتار پیامبر با او را می‌آوریم. هدف این است که بدانیم رسول خدا(ص) چه برخورد و تعاملی با نابینایان داشت. و این سیره نبوی را به عنوان الگو برای مردم و معلولان مطرح کنیم.

در آمدن ضربیر در خانه مصطفی(ص)

عنوان این حکایت در مثنوی‌های مختلف از جمله نیکلسن به این صورت آمده است: «در آمدن ضربیر به خانه مصطفی(ع) و گریختن عایشه از پیش ضربیر و گفتن رسول(ص) که چه می‌گریزی؟ او تو را نمی‌بیند و جواب دادن عایشه رسول(ص) را».

۱.

خلاصه داستان اینگونه است: مردی نابینا به خانه حضرت محمد(ص) آمد، و عایشه برای احتجاب از او به اتافی دیگر فرار کرد. پیامبر محض امتحان به عایشه فرمود: این شخص که نابیناست و تو را نمی‌بیند، پس چرا خود را از او می‌پوشانی؟ عایشه بی‌آنکه حرفی بزند با اشاره دست گفت: او مرا نمی‌بیند، من که او را می‌بینم.

آقای کریم زمانی شارح بزرگ مثنوی درباره این حکایت می‌نویسد:

این حکایت با تفاوتی درباره ام سلمه و میمونه (همسران پیامبر) نیز وارد شده است. اما ابوالفتوح رازی این حکایت را به طرزى که با مثنوی مطابق‌تر می‌نماید نقل کرده است: یک روز رسول(ص) در حجره فاطمه بود. مردی نابینای مادرزاد به نام «عبدالله بن ام مکتوم» در خانه آمد و اجازه ورود خواست. رسول(ص) گفت: بیا داخل و او آمد.

فاطمه برخاست و درون خانه رفت و تا او نرفت فاطمه از خانه بیرون نیامد. رسول(ص) بر سبیل امتحان گفت: یا فاطمه چرا از او پنهان شدی در حالی که او چشم ندارد و چیزی را نمی‌بیند؟ گفت: یا رسول الله ان کان لا یرانی الست اراه؟ اگر او مرا نمی‌بیند، نه من او را می‌بینم؟

الیس الله تعالی قال و قلّ لِلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ؟^۲ رسول(ص) گفت: الحمد لله الذی ارانی فی اهل بیتی ما سرتی. سپاس آن خدای را که با من نمود در اهل بیت من آنچه خرم بکرد مرا.^۳

مولانا در ابیات پیشین از غیرت عارفان عاشق نسبت به خدا سخن به میان آورده و به مناسبت این حکایت را هم آورده است. زیرا موضوعش

۱. نابینا، قرآن پژوه و کارشناس امور فرهنگی معلولان.

۲. قسمتی از آیه ۳۱ سوره نور؛ یعنی خداوند فرمود: ای پیامبر به زنان مؤمن بگو، چشمان خود را بپوشانند.

۳. شرح مثنوی، کریم زمانی، ج ۶، ص ۲۰۹.

غیرت‌ورزی است. عارف عاشق به واسطه غیرتی که بر حضرت حق دارد نمی‌خواهد که هر ناهالی به حریم الهی درآید. از این رو مکاشفات خود را با زبان تشبیهات، تمثیلات و استعارات بیان می‌کند؛ تا جمال حضرت معشوق را از اغیار بپوشاند.

۲.

اکنون ابیات مولانا را می‌آورم و ذیل هر بیت توضیحی بر اساس شرح آقای زمانی می‌نویسم:

اندر آمد پیش پیغمبر ضربیر / کای نوابخش تنور هر خمیر

نابینایی خدمت پیامبر (ص) رسید و گفت: ای کسی که به تنور هر خمیر برکت می‌دهی.

ای تو میر آب و من مستسقی ام / مستغاث، المّستغاث ای ساقی ام
ای آنکه مقّسم آبی، من سخت تشنه‌ام. ای آبدهنده من فریاد، به دادم برس.
چون در آمد آن ضربیر از در شتاب / عایشه بگریخت بهر احتجاب
چون آن نابینا از در وارد شد، عایشه شتابان رفت که خود را بپوشاند.
«شتاب» بهتر است به مصراع دوم مربوط شود. یعنی قید «بگریخت» است. هرچند که ارتباط آن با مصراع اول نیز خالی از وجه نیست. یعنی می‌توان آن را قید «درآمد» گرفت. یعنی نابینا با شتاب آمد یا عایشه با شتاب فرار کرد.

ز آنکه واقف بود آن خاتون پاک / از غیوری رسول رشکناک

زیرا آن بانوی پاکدامن از غیرت رسول غیرتمند آگاه بود.

هر که زیباتر بود، رشکش فزون / ز آنکه رشک از ناز خیزد، یا بنون^۲
هر کس زیباتر باشد، غیرت بیشتری می‌انگیزد، زیرا ای فرزندان معنوی، ناز معشوق، غیرت ایجاد می‌کند. یعنی آنکه حسن و جمالش بیشتر است غیرت بیشتری در دوستدار و یا همسرش پدید می‌آورد.

گنده پیران شوی را قما دهند / چونکه از زشتی و پیری آگاهند

به عنوان مثال چون پیرزنان فرتوت از زشتی و پیری خود آگاه‌اند، حاضر می‌شوند که شوهرانشان کنیزان را صیغه کنند. «قما» اسمی

۱. مستسقی، تشنه طالب آب؛ ساقی، آب دهنده

۲. بنون جمع ابن یعنی پسران

ترکی یا مغولی است به معنی کنیزک و یا زنی که مردان او را صیغه می‌کنند. شارحان متقدم نیز آن را «جواری»، جمع «جاربه» به معنی کنیزک ترجمه کرده‌اند. منظور بیت: زنان به قدری به همسرانشان غیرت می‌ورزند که حاضرند برای آنان زنان صیغه‌ای فراهم کنند ولی حاضر نیستند هوو بر سرشان بیاورد. اما شارحی از متأخران (استعلامی) آن را «جواری» و «تحقیر» معنی کرده که سهو است. این بیت تمثیل بیت پیشین است.

چون جمال احمدی در هر دو کون / گی بدهست ای فَرّ یزدانیش عَوْن؟^۲

چگونه ممکن است که جمال احمدی (ص) در هر دو جهان نظیری داشته باشد؟ ای آنکه فَرّ ایزدی یاور اوست.

نازهای هر دو کون او را رسد / غیرت، آن خورشید صد تو را رسد
نازهای هر دو جهان زینده اوست، و غیرت نیز براننده آن خورشید صد توست. یعنی محمد (ص) خورشیدی است که از حیث فَرّ و عظمت همه خورشیدهای عالم در برابر او چیزی به شمار نیایند. «خورشید صد تو» لفظاً یعنی خورشید صدلاً یعنی خورشیدی که صد برابر خورشید آسمان است و این تعبیری است از شکوه و حشمت بی‌چون و چرای محمد(ص).

گفت پیغمبر برای امتحان / او نمی‌بیند تو را کم شو نهان
پیامبر (ص) محض امتحان فرمود: آن نابینا که تو را نمی‌بیند، پس پنهان مشو.

کرد اشارت عایشه با دست‌ها / او نبیند، من همی بینم ورا
عایشه برای آنکه آن نابینا متوجه نشود با اشاره دست به پیامبر (ص) گفت: او مرا نمی‌بیند، ولی من که او را می‌بینم. عارفان بالله و عاشقان لله نیز وقتی در مقابل کوردلان با یکدیگر سخن می‌گویند به ایماء و اشاره و استعاره متوسل می‌شوند تا آنان چیزی از آن معارف سر در نیاورند. از این رو زبان اشاره و استفاده از آن مورد تأکید قرار گرفته است. نیز ناشنویان که قدرت تکلم ندارند با زبان اشاره، خواسته‌های خود را تفهیم می‌کنند.

غیرت عقل است بر خوبی روح / پُر ز تشبیهات و تمثیل این نُصُوح
در اینجا مولانا مجدداً از صورت حکایت خارج می‌شود و به ایراد نکاتی دقیق می‌پردازد: به سبب آنکه عقل بر حسن و جمال روح غیرت می‌ورزد این نصایح (مثنوی یا کلا نصایح عقل معاد) کلام خود را پر از تشبیه و تمثیل کرده است. مراد از عقل در اینجا عقل معاد است. و اگر حذف مضافی قائل شویم مراد از آن صاحب عقل معاد است که شامل انبیا و اولیا و عرفا (علی قدر مراتبهم) است. و مراد از «روح» در اینجا حضرت حق است. منظور بیت: عقل معاد یا صاحب عقل معاد که عاشق جمال حق است به واسطه غیرتی که بر او دارد و نمی‌خواهد که هر ناهلی جلوه‌های حق را مشاهده کند کلامش را آکنده از تشبیه و تمثیل و استعاره می‌کند. نادان خیال می‌کند که حقیقت حق در همین کلام مستعار بیان شده است، در حالی که کلام مستعار حجابی است بر روی جمال حضرت معشوق، تا اغیار به سوی او راه نیابند.

اما وجه ارتباط این بیت با صورت حکایت: پیامبر (ص) عایشه را از احتجاب نسبت بدان شخص نابینا بازداشت ولی برحسب باطن به سبب غیرت بر او خواهان احتجاب بود.

چنانکه عقل معاد، حقیقت حق را به ظاهر با تشبیهات و تمثیلات عریان می‌کند، اما در باطن با همین کلام تمثیلی حقیقت او را بر ناهلان می‌پوشاند. «این نصح» یعنی این نصح‌ها و نصیحت‌ها اشاره دارد به مثنوی معنوی و کلا صاحبان عقل معاد اعم از انبیا و اولیا و عرفا. در برخی از نسخه‌ها نصح (بسیار نصیحت‌کننده) ضبط شده است که غالباً

مقصود از آن را به مولانا تخصیص داده‌اند. در حالی که در همین ضبط نیز نصح قابل تعمیم به جمیع برگزیدگان الهی است.

با چنین پنهانی بی کین روح راست / عقل بر وی این چنین رَشکین^۱ چراست؟

با آنکه روح تا این درجه پوشیده است، چرا عقل نسبت بدان این قدر در رشک است؟

از که پنهان می‌کنی ای رَشک‌خُو / آنکه پوشیده‌ست نورش روی او
ای رشکین، آن کسی را که نور ذاتش موجب پوشیدگی و اختفای او شده است از چه کسی پنهان می‌کنی؟ همانطور که گفته آمد حضرت حق به سبب شدت ظهورش مخفی است. درباره خداوند چنین گفته‌اند: یا من استتر لشدة ظهوره. یعنی ای کسی که به دلیل شدت نور و نور بسیاری که داری، مستتر و مخفی هستی. خورشید را تا حال کسی نتوانسته ببیند. زیرا پرتوهای نوری خورشید، چشم هر بیننده‌ای را می‌بندد. شدت نور خورشید به حدی است که نمی‌توان به آن نگاه کرد؛ از این رو حقیقت خورشید برای ما مخفی و ناشناخته است.

می‌رود بی‌روی پوش این آفتاب / فرط نور اوست رویش را نقاب
این آفتاب معنوی، یعنی حضرت حق بدون پرده می‌رود. یعنی بدون حجاب بر جمیع خلایق تجلی می‌کند. شدت نور او نقاب رخساره‌اش شده است.^۲

از که پنهان می‌کنی ای رَشک‌وَر / کآفتاب از وی نمی‌بیند اثر؟
بیت فوق را می‌توان به منظر معنی کرد اول این که مصراع دوم صفت «پنهان کردن» فرض شود: ای رشکمند از چه کسی او را پنهان می‌کنی؟ چنان او را پنهان می‌کنی که حتی آفتاب نیز اثری از او را نمی‌بیند. منظر دوم: ای رشکمند از چه کسی او را پنهان می‌داری در حالی که حتی خورشید هم با تمام درخشش و عظمت اثری از او ندیده است. یعنی همانطور که گفتیم حضرت حق از شدت ظهور در کمال خفا به سر می‌برد. تو دیگر به خود زحمت مده و او را با کلام استعاری از اغیار پوشیده مدار چرا که این کار تحصیل حاصل است.

رَشک از آن افزون تر است اندر تنم / کز خودش خواهم که هم پنهان کنم

اما غیرت من نسبت به حضرت معشوق چنان از حد گذشته است که حتی می‌خواهم او را از خودم نیز پنهان بدارم.

ز آتش رَشک گران آهنگ من / با دو چشم و گوش خود در جنگ من
به سبب آتش غیرتم که آهنگی تُند و شتابناک دارد حتی با دو چشم و گوش خود نیز در جنگم. چون «گران» به معنی سخت و شدید نیز آمده است. لذا «آتش گران آهنگ» آتشی است که لحظه به لحظه رو به شدت و افزایش است.

چون چنین رَشکی سنتت ای جان و دل / پس دهان بربند و گفتن را بهل^۳

ای جان و دل چون چنین غیرتی داری، پس دهانت را فروبند و کلام را رها کن.

ترسم از خامش کنم، آن آفتاب / از سوی دیگر بدراند حجاب
بیم آن دارم که اگر ساکت شوم، آن آفتاب معنوی از جانب دیگر پرده غیب و اختفا را پاره کند و بر مشتاقان بتابد.

در خموشی، گفت ماظَهَر^۴ شود / که ز منع آن میل افزون تر شود
در سکوت گفتار ما آشکارتر شود، زیرا بر اثر منع، آن میل افزایش می‌یابد. به مصداق لِسَانُ الْحَالِ أَنْطَقَ مِنْ لِسَانِ الْقَالِ «زبان حال گویاتر از زبان گفتار است» گاه سکوت از هر کلامی بلیغ‌تر است. در قرائتی دیگر «خموشی» به «گفت» اضافه شده است. یعنی در

۱. رشکین یعنی رشک برنده، غیور.

۲. شرح مثنوی معنوی، کریم زمانی، ج ۶، ص ۲۰۹-۲۱۶.

۳. بهل: رها کن. فعل امر از مصدر هیلدن.

۴. اظَهَر: ظاهرتر، آشکارتر.

۱. فر یزدانی، فر ایزدی، پرتوی الهی است که به دل هر کس بتابد از همگان

۲. عون یعنی یار و یاور



ناشایسته و مذموم است و چه در معرض دید باشید یا نباشید باید رفتار واحد داشت.

۶- کور موجب و عامل تفتن و بیداری فرد و جامعه می‌تواند باشد. با ورود کور به خانه، برای اهل خانه تفکرات و تأملاتی پیدا شد. یعنی ورود کور به عرصه‌های اجتماعی، مؤثر و موجب تحرک فرهنگی است.

۷- مولانا به رابطه غیرت و نابینا اشاره کرده است و در چند بیت ابعاد آن را حلاجی نموده است. در ارتباط با جامعه نابینایان می‌توان از این ابیات نتیجه گرفت که: هر چند نابینایان حس دیدن و درک برخی مسائل را ندارند ولی جامعه و اطرافیان آن‌ها باید غیرت داشته باشند و به خواست و رفتار آن‌ها عکس‌العمل نشان دهند. مولوی نکات دقیقی درباره فزونی غیرت و ارتباط آن با رفتار اجتماعی و عکس‌العمل‌های فردی انسان می‌گوید که نیاز به تحقیق دارد.

۸- شش بیت آخر یعنی از «چون چنین رشکی ستت ای جان و دل» تا مصرع پایانی «سوی روی گل نپرد هوششان» گویای این نکته است که نگفتن، خاموشی و کلام معلولیت‌هایی مثل ندیدن و نگفتن، نشنیدن و حرکت نداشتن بر اثر فلج زمینه‌ساز تفکر بیشتر، توجه به حقایق و کشف اسرار عالم و به دست آوردن نعمت‌های بهتر است. از این رو کری و لالی و کوری و فلج بودن نعمت و شقاوت نیست بلکه عین سعادت است. مولانا در دو بیت آخر اینگونه نتیجه‌گیری می‌کند:

بلبلانه نعره زن در روی گل / تا کنی مشغولشان از بوی گل

تا به قل مشغول گردد گوششان / سوی روی گل نپرد هوششان

بلبل‌هایی که به خواندن و ترانه‌سرایی و گفتن اشتغال دارند از حقایق مهمی مثل بوی گل غافل‌اند. کسانی که گفتار و شنوایی آن‌ها مشغول اقوال است، هوششان و عقلشان به سوی کمالات پرواز نمی‌کند.

معلولان باید این دو بیت شعر را حفظ کنند و همواره به خاطر بیاورند که انسانیت مساوی حواس شنوایی، بینایی، حرکتی و غیره نیست بلکه انسانیت یعنی طیران و پرواز به سوی حقایق.

منابع

شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۹۱؛ داستان‌های مثنوی، محمد قاسم زاده، تهران، هیرمند، ۱۳۸۹، ص ۵۳۹-۵۴۰؛ مثنوی معنوی، به کوشش نیکلسون، تهران، مولی، ۱۳۶۰، دفتر ششم؛ تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمدتقی جعفری، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۵، ج ۱۳، ص ۲۶۷-۲۶۰؛ شرح کبیر انقروی بر مثنوی معنوی مولوی، ترجمه عصمت ستار زاده، تهران، انتشارات برگ زرین، ۱۳۸۰، ج ۱۴، ص-۲۱۴ ۲۲۵.

خاموشی گفتار ما، حضرت حق ظاهرتر شود. این وجه همانطور که اکبرآبادی گفته است خالی از تسامح نیست، پس مناسب‌تر این است که با فک اضافه بخوانیم، یعنی «خاموشی» را به «گفت» اضافه نکنیم. مصراع دوم اشارت است به مضمون این حدیث نبوی که صورت ضرب‌المثل یافته است و با عبارات مختلف نقل شده است: **إِنَّ ابْنَ آدَمَ لَحَرِيصٌ عَلَى مَا مَنَعَهُ** «همانا آدمیزاد نسبت به هر چه از آن منع شود آزمند گردد.» منظور بیت: هر چه بخوایم شمس حقیقت را از ظهور منع کنیم، میل او به ظاهر شدن بیشتر می‌شود.

گر بگرد بحر، غره‌ش کف شود / جوشِ اَحَبَّتْ بِأَنْ أَعْرَفَ شود

اگر دریا بخروشد، خروش آن به کف مبدل شود. و جوشش آن دوست دارد که خود را بشناساند.

حرفِ گفتن بستنِ آن روزن است / عینِ اظهار سخن پوشیدن است

سخن گفتن به منزله بستن روزنه تجلی حق است. آشکار کردن سخن، عین پنهان کردن از آن است. یعنی وقت حقیقت به حصار کلام می‌آید کلمات نقاب آن می‌شود. پس تجلی حق موقوفِ صمت و سکوت است.

بلبلانه نعره زن در روی گل / تا کنی مشغولشان از بوی گل

همچون بلبل روی شاخه گل بانگ بزن تا افراد بی‌ذوق را از بوی گل به آوازه‌های مشغول داری. در این بیت مولانا با تشبیهی عالی اصحاب قیل و قال را که به مسموعات، دل خوش می‌دارند از اصحاب کشف و حال که رایحه حقیقت را با مشام دل می‌شمند جدا کرده است. مولانا به خود و عارفان صادقان توصیه می‌کند که برای مبتدی‌ان و سالکان نوپا بهتر است از مسموعات بگویی چون آنان هنوز قابلیت مکاشفات را ندارند. و چنانکه بخواهی پرده از جمال حقیقت برگیری طاقت آن را ندارند.

تا به قل مشغول گردد گوششان / سوی روی گل نپرد هوششان
تا گوششان سرگرم بانگ و گفتار شود و هوش و حواسشان متوجه گل و بوی گل نشود.

۳.

این حکایت را از منظرهای مختلف می‌توان مطالعه و بررسی کرد. از منظر جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اخلاقی معلولان هم قابل مطالعه است. با تأمل و دقت در این حکایت، در ارتباط با معلولان و نابینایان چند نکته می‌توان استفاده کرد.

۱- نام نابینا در این حکایت ذکر نشده و احتمالاً مولوی با عدم ذکر نام او می‌خواهد بفرماید یک معلول گمنام می‌تواند رفتار شخصیت مهم و مشهوری مثل رسول خدا(ص) را تحت تأثیر قرار دهد یعنی نابینا را کوچک شمارید و این افراد می‌توانند در جامعه اسلامی مؤثر باشند.

۲- نابینایی وارد خانه رسول خدا(ص) شده، با این حرکت خیلی عادی و متعارف است ولی پیامدهای فرهنگی مهمی را به همراه داشته است. به همین دلیل مولانا در ادامه این حکایت به ظهور تجلیات الهی، خفا و ظهور خداوند، حجاب‌ها و چندین مبحث ناب عرفانی و کلامی را در پی ورود نابینا به خانه پیامبر آورده است.

۳- مولانا احتمالاً با این حکایت می‌خواهد متذکر شود همه امور و حوادث در محضر خداوند است و او ناظر و گواه بر همه چیز است. انسان‌های بی‌بنا و نابینا همگی در محضر خداوند زندگی می‌کنند و از این نظر بین آن‌ها تفاوتی نیست.

۴- حجاب کردن همسر یا دختر پیامبر حاکی از این است که ندیدن نابینا با چشم سر و چشم ظاهری مهم نیست بلکه ادراک و بصیرت و دیدن با چشم قلب و باطن مهم است.

۵- مولانا با این حکایت ریاکاری را محکوم و نفی کرده است. معمولاً انسان‌ها رفتار دوگانه دارد. اگر در منظر و معرض دید باشند خیلی خود را عابد و زاهد نشان می‌دهند و اگر کسی نباشد و در معرض نگاه نباشد زشت‌ترین رفتارها را دارند. این حکایت می‌گوید ریاکاری

۱. کنزالعمال به نقل از میزان الحکمة، ج ۱، ص ۵۸۹.

۲. شرح مثنوی معنوی، کریم زمانی، ج ۶، ص ۲۱۶-۲۱۸.